

مجله‌ی شعرپژوهی (بوستان ادب) دانشگاه شیراز، مقاله‌ی علمی-پژوهشی

سال سیزدهم، شماره‌ی چهارم، زمستان ۱۴۰۰، پیاپی ۵۰، صص ۱۵۵-۱۷۲

DOI: 10.22099/JBA.2021.35695.3604

تحلیل «قصه‌ی سیمرخ» در منطق‌الطیر بر مبنای خوانش‌های پسامدرن

محمد خسروی شکیب*

چکیده

نظریه‌های جدید و کاربست این تجربه‌های غیرومی می‌تواند تازگی‌ها و طراوت‌های معنایی متون و همچنین استعداد و امکانات آن‌ها را نشان دهد و ذهن و تلقی مخاطبان نوگرا و تنوع‌طلب و اغلب جوان را، نسبت به متون کلاسیک متحول کند. در این راستا می‌توان پست‌مدرنیسم را به‌عنوان یکی از نظریه‌های ادبی جدید و نیز حرکت و تلاشی برای تزلزل نشانه‌ها و ازدست‌رفتن قطعیت معنا و مشکوک‌شدن به روایت‌های کلان ادبی، فرهنگی و تاریخی تلقی کرد. داستان *منطق‌الطیر* به‌عنوان یک متن کلاسیک و تمثیلی، همواره یکی از متون برجسته، نمادین و تأثیرگذار عرفانی-اسلامی در ادبیات فارسی بوده است که بیش از هر چیز بر تفکر وحدت وجودی پافشاری می‌کند. بررسی کل‌گرایانه‌ی قصه‌ی سیمرخ در *منطق‌الطیر* از منظر عدم قطعیت معنا، که مهم‌ترین ویژگی پست‌مدرنیسم است، ظرفیتی را فراهم می‌کند تا خوانندگان امروزی را با استعداد‌های معنایی این متن کلاسیک آشنا کند. سؤال این است که آیا می‌توان با توجه به عدم قطعیت معنا خوانشی متفاوت از قصه‌ی سیمرخ در *منطق‌الطیر* داشت؟ مفاهیم و گزاره‌هایی چون کثرت‌گرایی، کنش جمعی، خودشناسی و کمال‌گرایی جمع‌محور، مرگ خداوند، انتظار بیهوده بشری، به‌هم‌ریختن طبقات اجتماعی، مرکزیت‌زدایی از قدرت و انتشار آن، تغییر

* دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه لرستان m.khosravishakib@gmail.com

ارزش‌های بقا به ارزش‌های ابراز وجود، ادغام افق‌ها و سویی‌ی غیاب کلام همگی از رهاوردهای خوانش پست‌مدرنیستی قصه‌ی سیمرغ در کتاب *منطق‌الطیر* است. **واژه‌های کلیدی:** پست‌مدرنیسم، *منطق‌الطیر*، قصه‌ی سیمرغ، عدم‌قطعیت معنا.

۱. مقدمه، طرح سؤال و فرضیه

امروزه هنر به‌صورت خاص، فیلم، موسیقی و رقص، به‌یمن وجود نعمت تکنولوژی، به‌سرعت درحال تسخیر جایگاه و موضع ادبیات در میان مخاطبان عام است. ادبیات و به‌ویژه ادبیات کلاسیک که زمانی صدرنشین و کانون تجمع و توجه مخاطبان و خوانندگان عام‌وخاص بود، دربرابر هنرهای دیگر درحال عقب‌نشینی است و گویی در میان مخاطبان عام و توده‌ای، شکوه و ارجمندی ادبیات در دوران معاصر متزلزل شده است. گویی دیگر ادبیات قادر به نگهداری خوانندگان عام و پاسخ‌گویی به چالش‌های ذهنی آن‌ها نیست. به‌قول ریچارد هارلند «ادبیات، درکل نظام جامعه‌ی معاصر دارد جایگاه خود را از دست می‌دهد و هرروز جای آن در این نظام کوچک‌تر می‌شود». (رک. هارلند، ۱۳۸۵: ۳۷۸) او معتقد است ادبیات باید جایگاه سیاسی و سرنوشت‌ساز خود را تقویت کند. اگر ادبیات نتواند خود را با مسایل کلان و جهانی همسو کند، بقایش که به مخاطره خواهد افتاد هیچ، افولش نیز ناگزیر خواهد شد؛ چون خوانندگان پرتوقع امروزی به ادبیات و روایت‌های این نوع هنری از جهان و دغدغه‌های کلاسیک آن، مشکوک شده‌اند. ادبیات فارسی نیز از این حکم کلی استثنای نیست. ادبیات کلاسیک فارسی به‌مانند دیگر انواع هنر، به امکانات و استعدادهای جدیدی برای اقناع خواننده نیازمند است؛ ظرفیت‌هایی که بتواند خواننده‌ی حساس و تنوع‌طلب امروزی را نگه دارد و به دغدغه‌های سیاسی، اجتماعی و روان‌شناختی او پاسخی قانع‌کننده بدهد. به نظر می‌رسد نظریه‌های ادبی معاصر و غیربومی که از قضا برای پاسخ‌گویی به زیاده‌خواهی و تنوع‌طلبی خواننده‌ی خوب طرح شده‌اند، توانایی احیای ظرفیت‌های مغفول و پنهان آثار کلاسیک را، ولو به‌صورت ناقص و کم‌انرژی، دارند. پست‌مدرنیسم و مؤلفه‌ی کلیدی و خاص آن یعنی عدم‌قطعیت از اواسط قرن بیستم تاکنون در حوزه‌های هنری گوناگون معماری، فیلم، نقاشی، ادبیات،

تئاتر و خوش‌نویسی و... بیش از دیگر رویکردها، بحث و جدل‌های ضدونقیض دانشگاهی و غیردانشگاهی را به وجود آورده است. این نظریه بیش از هرچیز به دنبال تشکیک و تزلزل در روایت‌های کلان فرهنگی، دینی، ادبی، تاریخی، سیاسی و اجتماعی و همچنین تلاش برای توصیفات و ظرفیت‌آفرینی‌های نو و تازه است و باوجود ظرفیت‌زایی برای آثار هنری، در تلاش است تا اندیشه‌های عقلانی و مشروعیت آن‌ها را خدشه‌دار کند و خواننده را به خوانش‌های تثبیت‌شده‌ی بی‌اعتماد و مسیر خوانش جدید بکشاند و معنای تازه را برای مخاطب فراهم کند. لیوتار و ژان بودریار بر این باورند که «ریشه‌ی روایت‌های کلان درباره‌ی ترقی و آزادی بشر دیگر توانایی و انرژی لازم را ندارند، چون این گزاره‌های سرد و خاموش باعث شده‌اند تا دنیای واقعی سرکوب شود و رابطه‌ی آن روایت‌ها با واقعیت موجود کم‌رنگ شود» (Lyoutard, 1984: 87). درحقیقت می‌توان گفت لیوتار و بودریار براین باورند که روایت‌ها و خوانش‌های کلاسیک دیگر انرژی و توانایی اقلای خوانندگان عام و توده‌ای را ندارند؛ خواننده‌ای که بیش از هرچیز با واقعیت و هستی مبهم امروزی آشناست و ذوق هنری و لذت جوی او دیگر به راحتی اقلع‌پذیر نیست. *منطق‌الطیر* عطار از زمره‌ی آثار خوب، محکم و با ظرفیت و همچنین مستعد ادبیات فارسی است. این کتاب ارزشمند با همه‌ی نقدها و جدل‌های دانشگاهی و غیردانشگاهی پیرامونش، همچنان انرژی لازم را برای معنازایی و اقلع خوانندگان امروزی دارد. خوانش *سستی منطق‌الطیر* می‌تواند با انرژی زیادی تفاسیر متعدد از مراحل سیروسلوک، بررسی لزوم پیر و مراد، جست‌وجوی حقیقت، وحدت وجود و عشق و موضوعات فراوان دیگر را در اختیار خوانندگان قرار دهد. هرچند این موضوعات در جای خود ارزشمند، پیش‌برنده و از روایت‌های کلان فرهنگی و ادبی فارسی هستند؛ اما دیگر توان نگهداری خوانندگان و محظوظ‌کردن آن‌ها را ندارند. ذهن نوجو و پویای خواننده‌ی امروزی که از قضا محصور در انواع متعدد هنر مدرن فیلم، نقاشی، رقص، موسیقی و... است، با ادبیات ایستا و بسته نمی‌تواند ارتباط بگیرد. او ادبیاتی را می‌طلبد که در ساحت‌های متفاوت ذهنش را با خوانش‌های گوناگون، متضاد و متفاوت درگیر کند؛ از این رو لزوم بازنگری متون کلاسیک با خوانش جدید و نظریه‌های غیربومی می‌طلبد

تا نقدها و نوشته‌ها درجهت تطبیق این متون با روایت‌های کلان اجتماعی، تاریخی، روان‌شناختی، فلسفی و... سامان یابند. بدیهی است تلاش برای خوانش متون کهن با کاربردها و نظریه‌های مدرن نباید بر بسته و نجسب باشد، به طوری که فاقد انرژی لازم برای اقناع خواننده باشد. از طرف دیگر نباید منتظر خوانش‌ها و تفاسیری از متون کلاسیک بود که تمام و کمال با کاربردهای امروزی همخوان باشد. با این مقدمه می‌توان گفت که سؤال این مقاله این است که آیا قصه‌ی *سیمرغ در منطق‌الطیر* عطار در کلیت خود می‌تواند خوانش‌های امروزی را برتابد؟ پیش‌فرض مقاله این است که می‌توان قصه‌ی *سیمرغ در منطق‌الطیر* را یک متن باز و امروزی در نظر گرفت؛ چون قابلیت حمل معناها و تفاسیر متعدد و کاملاً گوناگون را دارد. هرچند داستان *منطق‌الطیر* خود داستانی تمثیلی و نمادین است و خوانش‌های متعدد را در حوزه‌ی عرفان اسلامی برمی‌تابد؛ اما می‌توان گفت خوانش پست‌مدرنیستی این متن نشان می‌دهد که توانایی این متن در افق‌هایی غیر از عرفان، نیز قابل بررسی و نقد است.

۱.۱. پیشینه‌ی تحقیق

با بررسی کوتاهی در پایگاه‌های اطلاعاتی مانند نورمگز و استفاده از کلیدواژه‌ی *منطق‌الطیر* به راحتی می‌توان با حجم زیادی از تحقیقات خوب، محکم و دقیقی مواجه شد؛ مقالاتی که معمولاً این اثر را از دیدگاه معرفت‌شناسی شرقی و سنتی بررسی کرده‌اند. این مقالات اغلب در پی کشف ارزش‌ها و باورهای عرفانی و شرقی هستند و کمتر به کاربردهای جدید و امروزی توجه کرده‌اند. تحقیقات و مقالاتی چون «*منطق‌الطیر*، صورت نهایی روش‌شناسی مکتب عشق» (۱۳۸۳) از اصغر دادبه که بر وادی عشق به عنوان یکی از تأکیدات عطار در *منطق‌الطیر* اشاره می‌کند و معتقد است که عشق از نظر عطار می‌تواند باعث معنادگی و کیفیت‌بخشی به زندگی انسان باشد. «نقد و بررسی اومانیسم در *منطق‌الطیر*» (۱۳۸۹) از حمیدرضا ظاهری نیز دغدغه‌های انسان‌مدارانه‌ی عطار را از متن *منطق‌الطیر* بیرون کشیده است. مقاله‌ی «بازتاب مرگ ارادی در *منطق‌الطیر*» (۱۳۹۱) از سیدیحیی یثربی و همکاران نیز به وادی فنا اشاره می‌کند. مسعود پاکدل در مقاله‌ای

با عنوان «وحدت وجود و بازتاب آن در منطق‌الطیر» (۱۳۹۲) به مهم‌ترین گزاره‌ی معنایی منطق‌الطیر که همان نظریه «وحدت وجود» است، پرداخته. «نقد و بررسی خودشکوفایی در منطق‌الطیر براساس نظریه‌های راجرز» (۱۳۹۵) از بیژن ظهیری و همکاران، از کارهای جدید و مبتنی بر روان‌شناسی انسان‌گرا است که ظرفیت‌ها و راه‌های خودشکوفایی در منطق‌الطیر را بررسی می‌کند. «از خاک تا سویدای افلاک با راهیان هفت شهر عشق عطار» (۱۳۹۷) از محمد صادق تفضلی و نمونه‌های فراوان دیگر، بیشتر به دنبال اثبات و تأیید روایات کلان عرفانی-اسلامی و سنتی بوده‌اند؛ روایت‌هایی مانند وحدت وجود، عشق، طلب، خودشناسی، لزوم رهبر و پیر، پایداری، مراحل سلوک و... این مقالات به حق خوب توانسته‌اند ارزش‌های متافیزیکی، عرفانی و سنتی منطق‌الطیر را نشان دهند؛ اما متن و داستان اثر را به گرو گرفته و افق‌های تفسیری و معنایی آن را محدود کرده‌اند. نوشته‌ی پیش روی ضمن احترام و استناد به کارهای گذشته، سعی دارد صرفاً قصه‌ی سیمرغ را در منطق‌الطیر را از نظرگاه‌های مدرن و پسامدرن ارزیابی کند تا بتواند به خوانشی امروزی و فراگیرتر و البته متفاوت از آن برسد. اگر ادبیات ما به آثاری چون منطق‌الطیر می‌بالد، ضرورت دارد که انعطاف لازم را برای ظرفیت‌سازی معنایی و افق‌های تفسیری متعدد این اثر احیا کنیم و اجازه دهیم تا معنای این متن ارزشمند جست‌وخیز کند و پویا شود و همچنین با نگاشتن مقالات ساخت‌شکنانه و کاربست نظریه‌های مدرن و پسامدرن، این اثر بی‌نظیر را از لیست متون مصرفی، خاموش و ایستا خارج و به متنی سیال و پویا تبدیل کنیم. این مقاله در راستای ظرفیت و استعدادسازی برای این متن ارزشمند، نگارش یافته و نگارنده معتقد است که باید اجازه بدهیم که متون کلاسیک ما از انحصار خوانش‌های سنتی و انفعال معنایی رها و آزاد شوند.

۲. قصه‌ی سیمرغ در منطق‌الطیر

قصه‌ی سیمرغ و حرکت مرغان را می‌توان انباشت معنایی و تکیه‌گاهی در نظر گرفت که کلیت مفاهیم و گفتمان‌های مربوط به عرفان اسلامی و شرقی موجود مانند سیر و سلوک، عشق، وحدت وجود، پیر و هفت وادی معرفت و... بر آن استوار و سازواری یافته است.

این قصه چهارچوب و استخوان‌بندی و همچنین حافظ وحدت و پیوستگی کتاب *منطق‌الطیر* است. قصه‌ی *سیمرغ* و *مرغان در منطق‌الطیر* سیمان و نگه‌دارنده‌ی هندسه عرفانی و اسلامی آن است که محکم و استوار باعث شده است تا ساختار و کلیت متن حفظ شود و اگر نبود، متن *منطق‌الطیر* به شدت مهمل، آشفته و پریشان می‌نمود. قصه ازین قرار است که روزی هدهد باتجربه، جهان‌دیده و خودشکופا در میان جمعیت پرندگان نقل می‌کند که ما *مرغان* را بزرگ و سروری است قادر که توانایی مدیریت و اصلاح امور ما را دارد. من او را می‌شناسم. نامش *سیمرغ* است. او دانا، توانا، بصیر و بی‌همتا است و جایگاه او در بلندای کوه قاف است. این همه نقش‌ونگار دنیوی که ما می‌بینیم، جلوه‌ای از آن شکوه و ارجمندی اوست. باید او را بجویید و در طلب او باشید. بدون او سعادت نیست؛ اما بدانید رفتن به کوه قاف کار هر پرنده‌ای نیست. هدهد چون از دشواری‌ها و خطرات احتمالی راه بیشتر سخن به میان آورد، تعدادی از پرندگان از فکر رفتن بازایستادند. آن‌ها دریافتند که سختی‌های راه بسیار است. گرسنگی باید کشید. خون دل باید خورد. رنج‌ها باید تحمل کرد. هدهد باتجربه با سخن‌گفتن از ارجمندی، جلال و زیبایی *سیمرغ* و تأکید بر کارگشایی و توانایی او، *مرغان* را مشتاق دیدن *سیمرغ* کرد. پرندگان عاشق روی *سیمرغ* شدند. آن‌ها خود را برای دیدن این موجود متافیزیکی و متفاوت آماده کردند. آن‌ها گردنه‌ها و سختی‌های زیادی را تحمل کردند و از صد هزاران مرغ، تنها سی تن بی‌بال و پر، رنجور و مانده و شکسته‌دل و ناتندرست به کوه قاف رسیدند. این عده‌ی قلیل، سی مرغ، چون بر بالای کوه آمدند، متوجه شدند که از *سیمرغ* خبری نیست. انتظار و جست‌وجوی آن‌ها گویی بی‌فایده بوده است. *مرغان* از خستگی و ناامیدی بی‌حال و ناتوان بر زمین افتادند و همگی را خواب دربربود. در خواب چنان شنیدند که یکی می‌گوید: در خویشتن بنگرید، سی مرغ حقیقی شما هستید. ناگهان از خواب پریدند. آن‌ها هرگز *سیمرغ* را ندیدند. (رک. عطار نیشابوری ۱۳۷۴)

۳. رویکرد نظری تحقیق

پست‌مدرنست‌ها به پیروی از نیچه، فیلسوف و دانشمند موردعلاقه‌ی خود، قطعیت و تمرکز معنایی در هیچ نظامی را نمی‌پذیرند. از نظر آن‌ها معنا شناور، زایا و پویا است؛ زیرا تصور نظم و چارچوب موجود در هستی که معنا نیز از آنجا می‌آید، ماحصل درک و تدبیر ماست که در جهت منافع و بقای خود بر نظام‌ها تحمیل می‌کنیم. «نیچه معتقد است که چیزی به نام عینیت علمی وجود ندارد و آنچه هست، تفاسیری متفاوت هستند که هرگز به معنای تفسیر نهایی و قطعی نبوده» (مقدادی، ۱۳۷۸: ۱۲۵). پست‌مدرنیسم از نظریه‌هایی است که از خدمت به ایدئولوژی‌های سلطه‌جو می‌گریزد و مدعی است که از تقلید و انتظارات محدودکننده متنفر است. پست‌مدرنیسم پایان روایت‌های کلان و درکل پایان تکرואیتی و مطلق‌اندیشی است. پست‌مدرنیسم طرفدار میدان‌دادن به خرده‌روایت‌های متعدد است (رک. تسلیمی، ۱۳۹۵: ۲۱۸). ایگلتون نیز «پست‌مدرنیسم را نظریه‌ای بدگمان به حقوق و قطعیت‌های تضمین‌شده» معرفی می‌کند (ایگلتون، ۱۳۸۶: ۳۱۹). لیوتارد از دیگر منتقدان حوزه‌ی پست‌مدرنیسم نیز در کتاب *موقعیت پسا‌مدرن* با تأکید بر منش استقلال زبان، معنازایی پیوسته متون و عدم قطعیت معنوی آن‌ها را خاطر نشان می‌کند (رک. احمدی، ۱۳۸۰: ۴۸۰-۴۸۲). از آنجاکه این نظریه به دال‌های چندمعنایی و تفسیرپذیر گرایش دارد، همواره می‌کوشد تا کارکردهای ایدئولوژیکی، ارجاعی و اسارت‌آور زبان را تضعیف و تحقیر کند. پست‌مدرنیسم می‌گوید حقیقت و قطعیتی وجود ندارد؛ بلکه این انسان است که هم‌جهت با منافع خود، واقعیت را تحریف می‌کند. به بیان ساده‌تر می‌توان گفت که اگر روایت‌های ادبی و فرهنگی ما از داستان *منطق‌الطیر* فقط نظریه‌ی وحدت وجودی را دریافت می‌کنند، این تحریف واقعیت در جهت همسویی با منافع دینی و اسلامی و درنهایت بقای ماست. هرچند این نظریه قدری بدبینانه است؛ اما اعتقاد به عدم قطعیت، مسیر را برای خوانش و جست‌وخیز معنایی اشارت‌های پیدا و پنهان در متون می‌گشاید. «لیوتارد به‌عنوان یک جامعه‌شناس پست‌مدرن مخالف ایدئالیسم، تک‌خوانی و همچنین معنا و ارزش غایی و ثابت است. او نیز حقایق را دروغ‌های سودمند افراد و گروه‌های حاکم می‌داند که جانب‌گرایانه، منفعت‌طلبانه و

خودخواهانه است» (Lyoutard, 1984: 47). پست‌مدرن‌ها جهان را فاقد مرکزیت می‌دانند. آن‌ها می‌گویند در جهانی بدون مرکزیت و قطعیت، پیوستگی و معنا نمی‌تواند وجود داشته باشد. در چنین جهانی آثار ادبی و هنری نیز مرکزیت معنایی ندارند (رک). مقدادی، (۱۳۷۸: ۱۲۷). دریدا نیز هرچند به ساختارشکنی و عدم‌وجود معنای ثابت در زبان معتقد است؛ اما به پیروی از نیچه و هایدگر بیان می‌کند که متن ادبی دارای کژتابی و ابهام است. متن هنری از معناهای ثابت و قطعی‌گریزان است و تلاش برای رسیدن به معنای واحد و نهایی آثار ادبی و هنری بیهوده است (Selden, 1989: 53). تری ایگلتون به‌عنوان یک نظریه‌پرداز و نظریه‌شناس معتقد است که پست‌مدرنیسم، خوش‌بنیه‌ترین نظریه‌ی ادبی است؛ چون ریشه در تجارب و نهادهای اجتماعی دارد و همچنین این نگرش با ناخرسندی آگاه است که هیچ‌گونه نقد و الگوی عقلانی ثابت و همیشگی از شیوه‌ی زندگی امروزی یا هر شیوه‌ی دیگری وجود ندارد (رک. ایگلتون، ۱۳۸۶: ۳۲۳)؛ بنابراین نظریه‌ی پست‌مدرنیسم که به دنبال مرکززدایی، سیالیت، ناپیوستگی، التقاطی و همچنین بازیگوشی و عدم قطعیت در همه‌ی نظام‌هاست، وجود الگوهای معنایی ثابت و کلان را برای آثار هنری و ادبی نفی می‌کند و می‌کوشد راه را بر خوانش‌های متعدد و متفاوت باز نگه دارد. به‌قول ژولیا کریستوا پست‌مدرنیسم به‌دنبال بسط قلمروی دلالت‌پذیری متون ادبی است (رک. یزدانجو، ۱۳۸۱: ۱۱۵). در این مقاله سعی شده است تا با کاربست این نظریه به خوانش‌های کمتر آشنا، از قصه‌ی *سیمرغ* در *منطق‌الطیر* برسیم. بدیهی است که اگر فقط از قصه‌ی *سیمرغ* سخن می‌گوییم، مقصود این است که این خوانش‌های پست‌مدرنیستی، شاید با جزئیات داستان‌های موجود در *منطق‌الطیر* جور نشوند و نگاه جزء‌گرایانه‌ی *منطق‌الطیر* این‌گونه از خوانش‌ها را پس بزند؛ اما به‌صورت کلان و برمبنای قصه‌ی *سیمرغ* و مرغان، می‌تواند افق‌های معنایی جدید را حمایت و تصدیق کند. قصه‌ی *سیمرغ* در *منطق‌الطیر* همان‌قدر که برای تثبیت و تأیید باورها و تفاسیر متافیزیکی و عرفانی انرژی دارد، همان‌قدر نیز نیرو و توانایی تفسیری لازم را دارد تا بتواند در این باورها تشکیک و تزلزل ایجاد کند و بدون اینکه به انفعال و بی‌عملی متهم و تفسیر شود، باورها و اعتقادات متفاوت خواننده‌ی امروزی را برتابد. حال در ادامه

ساحت‌ها و افق‌های معنایی تازه و امروزی قصه‌ی سیمرغ و دیگر مرغان در کتاب *منطق‌الطیر* بررسی می‌شود.

۴. کنش جمعی و حذف طبقات اجتماعی

بحث از کنش جمعی در ادبیات سیاسی و اجتماعی منتقدان کلاسیک و معاصر مانند مارکس، دورکهایم، میل و همچنین چالز تیلی، ملوچی و هانتینگتون جایگاه ویژه‌ای دارد. اغلب منتقدان از جمله چالز تیلی، کنش‌های جمعی را تغییری اجتماعی - سیاسی می‌دانند که با هدف‌گذاری برای کسب قدرت شکل می‌گیرد. او معتقد است که تضادهای اجتماعی و منفعت‌طلبانه باعث شکل‌گیری این نوع از بسیج^۱ می‌شوند (رک. تیلی، ۱۳۸۵: ۲۰). هرچند این‌گونه از نظریه‌ها کلان‌نگر و اجتماعی هستند؛ اما از آن روی که به شدت سیاسی هستند و نتوانسته‌اند فرایندهای فرهنگی و نظام باورهای شکل‌دهنده به این‌گونه کنش‌ها را بیان کنند، ناقص و نارسا به نظر می‌رسند. در قصه‌ی سیمرغ و دیگر مرغان در *منطق‌الطیر* تعدادی از پرندگان جمع می‌شوند و بر مبنای یک انتخاب و قصد آگاهانه، دست به کنشی فرهنگی - فکری می‌زنند. آن‌ها به دور از رقابت، تهدید و سرکوب که خاص کنش‌های تهاجمی و تدافعی^۲ است و فقط بر مبنای کنش فرهنگی به دنبال نظم نوین فکری و یک هویت مشترک و وحدت‌بخش برای خود هستند. عطار با قصه‌ی سیمرغ در *منطق‌الطیر* خود به دنبال آموزش چگونگی و توصیف یک کنش فرهنگی، مدنی و همگانی و فراسیاسی است. او نشان می‌دهد که کنش جمعی موفق، لاجرم می‌بایست به منفعت جمعی ختم شود و منافع همگان و طبقات گوناگون را تأمین کند تا بتواند بقا و حیات خود را نیز تضمین کند. کمتر کتابی می‌توان یافت که این چنین پیش‌اندیشانه فردیت و فردگرایی مفرط جهان معاصر ما را به چالش بکشد و جای خالی کنش‌های آگاهانه را نشان دهد. در کل می‌توان گفت که این خوانش امروزی از قصه‌ی سیمرغ و دیگر مرغان در *منطق‌الطیر* می‌تواند نشان‌دهنده‌ی لزوم و ضرورت کنش‌های موفق فرهنگی و باورمند باشد که در نهایت به دنبال یک منفعت مشترک است و حذف طبقات و شکاف‌های اجتماعی را برای رسیدن به یک اتفاق و هویت جمعی تبلیغ می‌کند.

۵. مرگ خداوند^۳

«همه‌ی خدایان مرده‌اند و ما هنوز خواهان زیستن ابرمرد هستیم» (نیچه، ۱۳۸۴: ۲۲). این گفته از نیچه ضرورت بازنگری در کلان روایت‌ها و تشکیک در آن‌ها را ترویج و تبلیغ می‌کند. در فلسفه‌ی نیچه موضوع خداوند با نگاهی امروزی و مدرن مورد بحث واقع شده است. نیچه با نظریه‌ی «خدا مرده است»، تلاش می‌کند تا مرکز و مصدر قواعد اخلاقی مطلق را از خدای مسیحیت نفی کند. او بر این باور است که انسان امروزی نمی‌تواند و نمی‌خواهد وضعیت ارزشی، اخلاقی و باورهای خود را بر مبنای نظام کیهانی بپذیرد؛ زیرا اعتقاد به این نظام‌های حاکم و مسلط به معنای نفی اخلاق و باور فردی و درونی افراد است (رک. استرن، ۱۳۷۳: ۳۷-۳۸). در قصه‌ی سیمرغ و مرغان دیگر، این تفکر نیچه قابل دریافت است؛ هرچند می‌توان گفت خالی از شک و شبهه هم نیست. گروهی از پرندگان بر مبنای یک سری ملاحظات و دغدغه‌های شناختی و معرفتی در جست‌وجوی حقیقت مطلق یا همان سیمرغ تا کوه قاف می‌روند. بدیهی است که تعداد زیادی از پرندگان به خاطر ناتوانایی و تن‌آسایی و نوعی انفعال معرفتی از راه بازمی‌مانند و حاضر به ادامه‌ی راه برای رسیدن به سیمرغ، خداوند، نیستند. آن‌ها به همان شناخت و تلقی مرسوم و قدیمی از سیمرغ قانع هستند و خوانش‌های جدید و پویا را از حضور سیمرغ نمی‌خواهند. تعدادی اندک از پرندگان به کوه قاف یا جایگاه سیمرغ می‌رسند. آن‌ها درمی‌یابند که شکل‌گیری باورها و ارزش‌های آن‌ها بر مبنای اراده‌های کیهانی و فراواقعی توجیه‌پذیر نیست و لاجرم به خوانش نیچه‌وار از موضوع سیمرغ، خداوند، می‌رسند. پرندگان به این باور می‌رسند که خدا دیگر نیست و تثبیت این ارزش‌ها و باورهای کیهانی، حاصل انفعال و ترس از تفسیر و تغییرات فکری است. پرندگان مانده در راه با فرافکنی و طرح توجیه و ناتوانی خود به دنبال پذیرفتن تفسیر مرسوم از خداوند به عنوان مصدر، مرکز و منبع آمال خود هستند. آن‌ها دیگر دغدغه‌ی جست‌وجوی حقیقت یا سیمرغ را ندارند و به این تفاسیر متداول و کیهانی قانع شده‌اند و نیازی و تمناهی برای جست‌وجوی بیشتر نمی‌بینند، درحالی‌که مرغان رسیده به قاف در وجود سیمرغ، خداوند، شک می‌کنند و در نهایت به این باور می‌رسند که خدا مرده است و آن‌ها خود در جایگاه

و توانایی خدایی هستند. این خوانش جدید از قصه‌ی سیمرغ در منطق‌الطیر این امکان را برای ما فراهم می‌کند که بتوانیم باورها و ارزش‌های متافیزیکی را با نگرشی امروزی‌تر و پویاتر بپذیریم. در پایان داستان منطق‌الطیر هنگامی که پرندگان درمی‌یابند که از سیمرغ خبری نیست و حضور او تنها نوعی پندار و تصور بوده است، نوعی واقعیت‌گرایی و عملگرایی پویا در آن‌ها به وجود می‌آید و درمی‌یابند که آن‌ها خود «سی مرغ» هستند و می‌بایست سرنوشت خود را خود بسامان کنند و انتظار آن‌ها از نیروی‌های خداگونه‌ی بیرونی و کنترل‌های متافیزیکی متزلزل می‌شود.

۶. تغییر ارزش‌های بقا به ارزش‌های ابراز وجود

رونالد اینگلهارت و کریستین ولزل از نظریه‌پردازان مطرح و سرشناس در حوزه‌ی اندیشه‌های پساماتریالیسم هستند. مبنای اندیشه‌ی آن‌ها هرم «سلسله‌مراتب نیازها» آبراهام مازلو، روان‌شناس انسان‌گرای آمریکایی، است. در این هرم، مازلو معتقد است که نیازهای انسان، شامل پنج گروه اصلی «جسمانی، ایمنی، اجتماعی، نفسانی و خودشکوفایی» هستند که هر یک از این نیازها نردبانی را می‌سازد که هرگاه نیاز رده پایین برطرف شود، رده‌های بالایی نیازها فعال‌تر می‌شوند (رک. اطهری و حسینی، ۱۳۹۴: ۱۳۷-۱۳۹). جامعه‌ی پرندگان در منطق‌الطیر در آغاز حرکت و کنش جمعی خود برای پیدا کردن سیمرغ، در سطح بالایی از اعتقاد و باورهای مطلق و پذیرش اقتدار سنتی و همچنین ارزش‌های بقا بودند. تصعید نیازهای آن‌ها در طول سفر و همچنین در پایان قصه نشان می‌دهد که دغدغه‌ها و وسوسه‌های کمی و موردنیاز برای بقا، به معیارها و نیازهای کیفی و عالی تبدیل شده است. رسیدن به یک ساختار شخصیتی دمکراتیک، سی مرغ، خودشناسی، تجربه‌های عرفانی و احساس عمیق و ادراک تازه و مداوم، پذیرش، علاقه و ارتباط با جمع، تصدیق واقعیت و تخریب متافیزیک، پذیرش خود و توانایی‌های خود، نفی اقتدارگرایی و جزم‌اندیشی، استقلال از باورهای سنتی و ارزش‌های کیفی و متعالی بودند که رهاورد این سفر و کنش جمعی تلقی می‌شود. در پایان قصه‌ی سیمرغ، تغییرات کیفی و متعالی در پرندگان باعث می‌شود که خواننده تکامل شخصیت و حرکت آن‌ها را از

ارزش‌های دانی و بقا، به‌سوی ارزش‌های عالی ابراز و تأثیرگذاری ببیند. اینگلهارت و ولزل نیز این‌گونه کنش‌های جمعی از سطوح پایین‌ها به سطوح بالاتر را در هرم مازلو، دگرگونی از اولویت‌های مادی‌گرایانه به اولویت‌های فرامادی‌گرایانه و متافیزیکی تعبیر می‌کنند و معتقدند که این نوع از کنش‌ها، نمایان‌گر حرکت و دگرگونی از اولویت‌های کمی، به‌سوی ارزش‌های کیفی است (رک. بشیری، ۱۳۸۴: ۷۴) پرندگان در قصه‌ی سیمرخ، در پایان داستان به‌دنبال خروج از انفعال و اعمال تأثیرگذاری هستند. هویت جمعی آن‌ها به‌شکل سی مرغ دیگر از انفعال و سوژه‌بودن فاصله گرفته است و آن‌ها دیگر به فاعل و یک کنش‌گر تأثیرگذار بدل شده‌اند و همچنین دغدغه‌ی کمی آغاز داستان در پایان به دغدغه‌ی کیفی، معرفتی و شناختی تصعید یافته است.

۷. سویی غیاب کلام و انتظار بیهوده‌ی بشری^۴

به نظر می‌رسد که احساس سرخوردگی، بیهودگی و فروپاشی تمامی باورها و انتظارهای کهن‌سال پیشین، خصیصه‌ی مدرنیسم و پست‌مدرنیسم است. انتظار بیهوده‌ی بشری که ویژگی نمایشنامه‌های پست‌مدرن و پوچ‌گراست (رک. رابرتس، ۱۳۸۲: ۴۲)، در پایان قصه‌ی سیمرخ و دیگر مرغان در *منطق‌الطیر* نیز دیده می‌شود. پایان قصه‌ی سیمرخ در *منطق‌الطیر* که نوعی کنجکاوی در متافیزیک و سورئال محسوب می‌شود، به‌شدت نمایشی، مینیاتوری و مدرن تدوین شده است. پایان این قصه به‌طرزی نمایشی و نوآورانه، انتظار بیهوده‌ی گروهی از مرغان را نشان می‌دهد که ناامید از وجود موجودی کیهانی و نجات‌بخش درمی‌یابند که چنین موجودی وجود خارجی ندارد و جست‌وجوی آن‌ها فقط برای جست‌وجو و بیهوده‌بوده است. مرغانی که سال‌های سال با این باور که موجودی کیهانی و فرازمینی در فکر تدبیر امورات آن‌هاست و جایگاه آن در بلندای کوه قاف است، بالیده‌اند و بزرگ شده‌اند، حال متوجه می‌شوند که اصلاً این موجود، سیمرخ، وجود خارجی ندارد و فقط یک پندار و تفکر بوده است که روایت آن‌ها را از زندگی دنیوی کامل می‌کرده است. پایان *منطق‌الطیر* نشان می‌دهد که سیمرخ عطار چون گودوی سامویل بکت است (رک. بکت، ۱۳۸۲: ۹۰). سیمرخ اینجا می‌تواند همه‌چیز باشد و درعین حال

خودش هم نیست. امری است غایب که می‌توان آن را تفسیر کرد. سیمرغ سراب بوده است که پرندگان را از ورای مشقت‌ها، تشنه و خایب برمی‌گرداند. انتظار آن‌ها از وجود و حضور سیمرغ بیهود و بربادرفته نشان داده می‌شود. سیمرغ عطار چون گودوی بکت تمثیلی است نامعین و سیال که می‌تواند معانی متعدد و متفاوت و گاه متضادی را به خود بگیرد. حال و روز پرندگان در پایان قصه و هنگامی که از سیمرغ، حقیقت و خداوند، اثری نیافتند، حال و روز انسان معاصری است که دچار معنا باختگی شده است و گویی این پوچ‌اندیشی معلول از بین رفتن و سست شدن روایت‌ها و باورهای بنیادین دوره‌های پیشین است؛ باورهایی که انسان کلاسیک به آن می‌آویخت و خود را از شک، ناامیدی و پوچی نجات می‌داد. پایان قصه‌ی سیمرغ، به راحتی و وضوح آویختن به مناسبات و نظام کیهانی برای ساماندهی امور دنیوی بشر را به چالش می‌کشد و آن را انتظاری عبث و قرائتی نادرست می‌داند که در جهت منفعت‌طلبی گروهی سازواری و طرح شده است. قصه‌ی سیمرغ در منطق‌الطیر عطار چون گودوی بکت نمایشنامه‌ای است با اشارات تلخ و تراژیک در پایان که از فراز قرن‌ها می‌تواند عادات و زندگی امروز ما را به نمایش بگذارد؛ نمایشی که بیهوده‌گی جست‌وجوی یک ابرقهرمان و موجود کیهانی برای ساماندهی دنیای کنونی ما را نشان می‌دهد.

۸. مرکزیت‌زدایی از قدرت و تلاش برای انتشار آن

فوکو معتقد است که «قدرت آن چیزی نیست که در مالکیت دولت‌ها یا طبقات حاکم یا شخص حاکم باشد. او قدرت را یک استراتژی و تفکر می‌داند که همه‌ی طبقات و نهادهای مدنی، از بالا تا پایین، در آن گرفتار هستند» (دریفوس، ۱۳۷۹: ۴۵). قصه‌ی سیمرغ در منطق‌الطیر روایت گروهی از مرغان است از طبقات پایین اجتماع که برحسب دانش و معرفت و مقاومت، خود را در مناسبات قدرت سهیم می‌کنند؛ قدرتی که تا کنون در دست حاکم، سیمرغ، بوده است. از نظرگاه پرندگان، سیمرغ برای آن‌ها شهریار مطلق است. او می‌توانست به راحتی بر همه حکومت کند و مدیریت دنیا و آخرت آن‌ها را در دست بگیرد. جلال و شکوه و توانایی او بی‌مثل و مانند است. او قدرت مطلق است. این

قدرت‌طلبی و سهم‌خواهی پرنندگان در بستر مناسبی از معرفت، طلب و مقاومت دربرابر سختی‌ها و خشنونت ذاتی قدرت مطلق شکل می‌گیرد. در تفکرات اجتماعی - سیاسی دنیای معاصر، قدرت به معنای حاکمیت است و این حاکمان و رهبران هستند که امتیاز و توانایی اعمال قدرت را دارند. مقاومت دربرابر سختی‌ها و دشواری‌های رسیدن و در قدرت سهیم شدن، ویژگی ذاتی انتقال قدرت و قدرت‌خواهی است. این تلقی و تفسیر نوین از قدرت و همچنین این‌گونه از جدال‌های سیاسی، نشان‌دهنده‌ی تضاد طبقه‌ی حاکم و محکوم یا همان فرادستان و فرودستان است؛ اما برحسب تفکرات فوکویی و نیز خوانش فوکویی از قصه‌ی سیمرغ در *منطق‌الطیر*، می‌توان گفت که قدرت و حاکمیت می‌بایست شبکه‌ای از سازوکارهایی باشد که بر تمام جوارح و نهادهای مدنی جاری باشد. پرنندگان در کوه قاف خود را با سیمرغ یکی می‌دانند و می‌بینند که زبردستی و زبردستی آنجا از بین رفته است. همه‌ی پرنندگان و خود سیمرغ در مسیر اعمال قدرت قرار گرفته‌اند. آن‌ها درمی‌یابند که قدرت اینجا دیگر نه طرد می‌کند و نه سرکوب می‌کند و نه به دنبال انحصار است. پایان قصه‌ی سیمرغ نوعی از انتشار قدرت و اقتدار جمعی را به نمایش می‌گذارد که در تمام ارکان و نهادهای اجتماعی جاری است و از انحصار سیمرغ، حاکم، خارج و به‌عنوان یک وضعیت استراتژیکی و پیچیده و همچنین کثرت روابط میان نهادها و نیروهای مدنی^۵ پذیرفته شده است. این خوانش نشان می‌دهد که قدرت، دیگر اراده‌ی فردی و ابلاغی از بالا به پایین نمی‌تواند باشد. قدرت دیگر دستوری نیست؛ بلکه نوعی از روابط فراگیر و پیچیده است که تعاملات گروهی نهادها را به سامان و سازواری می‌کند و دیگر مصدر و منشأ واحد و متمرکزی را نمی‌توان برای آن تصور کرد؛ بلکه به‌گفته‌ی فوکو چنان‌چون «شبکه‌ی مویرگی»^۶ می‌ماند که در تمام جوارح مدنی جاری شده است. درحقیقت قصه‌ی سیمرغ و مرغان در *منطق‌الطیر* نوعی از اقتدار جمعی را تبلیغ می‌کند که می‌تواند مصدر قدرت حقیقی و ماندگاری باشد که مولد و سازنده است و تمام ظرفیت‌ها و نهادهای مدنی را در شبکه‌ی قدرت دخالت می‌دهد تا بتواند به نوعی هویت و ذهنیت واحد برسد، همچنان‌که پرنندگان در پایان داستان به این هویت و ذهنیت یگانه و واحد رسیدند. سی مرغ رسیده به کوه قاف درمی‌یابند که با حذف مصدر واحد قدرت

سیمرغ و دیکتاتور- و همچنین انتشار قدرت در ارکان و نهادهای مدنی -سی مرغ و دموکراسی-، نوعی هویت و اقتدار تولید می‌شود که کارآیی، توانایی و ماندگاری بیشتری دارد و می‌تواند خوانش به‌روزتری از مقوله‌ی قدرت، تلقی شود.

۹. نتیجه‌گیری

حاکمیت و نظام ارزشی و باورهای یک جامعه، توانایی این را دارد که قدرت و قابلیت معنادهی متون را محدود کند و زایایی معنایی آن‌ها را متوقف و آن‌ها را به متون مصرفی، خاموش و البته ایستا تبدیل کند و برعکس. هرچقدر یک متن ساحت معنایی متفاوت و متنوع‌تری داشته باشد، دامنه‌ی قدرت و توانایی نفوذ آن بیشتر خواهد بود و همچنین می‌تواند از ورای قرن‌ها با مردمان گوناگون، فرهنگ‌ها و دوره‌های تاریخی مختلف، به مکالمه و گفت‌وگو بنشیند. از این‌رو است که در نظام‌های سیاسی بسته، گاهی کتاب‌ها را ممنوع و افق معنادهی آن‌ها را محدود و کنترل می‌کنند. در این‌گونه از نظام‌های بسته، مسیر معنادهی متون تا جایی مفتوح می‌باشد که با روایت‌های کلان سیاسی، مذهبی و همچنین منفعت‌طلبی آن گروه و طبقه‌ی حاکم در تضاد و تخالف نباشد؛ اما متن‌ها و آثار بزرگ سرکش، سیال و معناگریز و منعطف هستند و به‌راحتی از تنگنای منفعت‌های گروهی و شخصی عبور می‌کنند و از یک دوره به دوره‌ی تاریخی دیگر، ساحت و دلالت معنایی خود را عوض می‌کنند و باب گفت‌وگو و مکالمه را با طبقات، مردمان و خوانندگان مختلف می‌گشایند. *منطق‌الطیر عطار* و *پیرنگ قوی* آن، از این‌گونه متون است که قدرتمند و تأثیرگذار می‌تواند افق‌های معنایی متفاوت و گاه متضادی را بپذیرد و با دریافت‌کنندگان و مخاطبان بی‌شماری به گفت‌وگو بنشیند. *منطق‌الطیر* یکی از بی‌نظیرترین متون موجود در ادبیات جهان است؛ متنی فربه و پویا که کلان‌ترین گفتمان‌های مورد نیاز تمدن بشری را، قبل از ظهور تمدن جدید، به تصویر می‌کشد. خوانش‌های پسامدرن از قصه‌ی سیمرغ و مرغان دیگر در *منطق‌الطیر* نشان می‌دهد که اشارات و دلالت‌های معنایی فعال و به‌روزی در این قصه وجود دارد که می‌تواند آن را به یک ابرمتن سیال، فرازمان و فرامکان تبدیل کند. با توجه به خاصیت گفت‌وگویی و انعطاف *منطق‌الطیر* می‌توان

گفت که کثرت‌گرایی، کنش و بسیج جمعی، خودشناسی و کمال‌گرایی جمع‌محور، مرگ خداوند، سویی‌ی غیاب کلام و انتظار بیهوده‌ی بشری، به‌هم‌ریختن طبقات اجتماعی، دموکراسی و مرکزیت‌زدایی از قدرت و انتشار آن و همچنین تغییر ارزش‌های بقا به ارزش‌های ابراز وجود، ساحت و افق‌های معنایی تازه‌ای هستند که ماحصل نگاه پَسامدرنیستی و البته غیرمنفعت‌طلبانه و غیرمتعصبانه به این قصه‌ی کم‌نظیر است.

یادداشت‌ها

۱. به نظر می‌رسد واژه‌ی کنش نسبت به واژه‌ی بسیج ماهیت و بار فرهنگی بیشتری دارد و برای تحلیل داستان منطق‌الطیر مناسب‌تر است.
۲. تیلی از سه شکل بسیج نام می‌برد: یکم، بسیج تدافعی؛ دوم، بسیج تهاجمی؛ و سوم، بسیج تدارکی. در بسیج تدافعی تهدیدی از خارج، اعضای یک گروه را تهدید می‌کند. در بسیج تهاجمی، یک گروه در عکس‌العمل نسبت به فرصت‌های فراهم آمده برای تحقق منافع خود به گردآوردن منابع می‌پردازد. در بسیج تدارکی، گروه یا فرد با پیش‌بینی و تحلیل فرصت‌ها و تهدیدهای آینده، واکنش نشان می‌دهد (رک. تیلی، ۱۳۸۵: ۱۰۴-۱۱۳).
۳. تلاش نیچه برای اثبات مرگ خداوند به تولد ابرانسان و اراده‌ی قدرت می‌انجامد که گذشته از امروزیین بودن آن، خود نوعی خداپنداری خطرناک و یأس‌آور را به ذهن متبادر می‌کند.
۴. این اصطلاح را نخستین بار مارتین اسلین، منتقد ادبی، برای توصیف سبک نگارش و موازین ادبی به کار رفته در نمایشنامه‌ی بدیع و غیرمتعارف نویسندگانی چون ساموئل بکت، اوژن یونسکو، ژان ژنه و امثال آن‌ها به کار برد که به اعتقاد او اکثر منتقدان و نیز مخاطبان را مبهوت و خشمگین کرده بود.
۵. فوکو قدرت را نه به‌صورت متمرکز، بلکه به‌صورت یک وضعیت استراتژیکی و پیچیده و همچنین کثرت روابط میان نهادها و نیروهای مدنی می‌بیند.
۶. اصطلاح موردنظر و مورد علاقه‌ی فوکو است.

منابع

- احمدی، بابک. (۱۳۸۰). ساختار و تأویل متن. تهران: مرکز.
- استرن، ج. پ. (۱۳۷۳). نیچه. ترجمه‌ی عزت‌الله فولادوند، تهران: طرح نو.
- اطهری، سیدحسین؛ حسینی، سیدعباس. (۱۳۹۴). «رویکرد تغییر فرهنگی و مدل برساخته‌ی «چرخه بسته کنش جمعی» در جوامع بهره‌مند از ارزش‌های بقا: مطالعه موردی مصر».
- جامعه‌شناسی سیاسی جهان اسلام، دوره‌ی ۲، شماره‌ی ۲، صص ۱۳۵-۱۵۵.
- ایگلتون، تری. (۱۳۸۶). پیش‌درآمدی بر نظریه‌ی ادبی. ترجمه‌ی عباس مخبر، تهران: مرکز.
- بشیریه، حسین. (۱۳۸۴). انقلاب و بسیج سیاسی. تهران: دانشگاه تهران.
- بکت، ساموئل. (۱۳۸۲). در انتظار گودو. ترجمه‌ی مصطفی عابدینی فرد، تهران: کلیدر.
- پاکدل، مسعود. (۱۳۹۲). «وحدت وجود و بازتاب آن در منطق‌الطیر». عرفان اسلامی، دوره‌ی ۹، شماره‌ی ۳۵، صص ۷۷-۹۸.
- تفضلی، محمدصادق. (۱۳۹۷). «از خاک تا سویدای افلاک با راهیان هفت شهر عشق عطار». کنفرانس علمی پژوهشی رهیافت‌های نوین در علوم انسانی، دوره‌ی ۲، صص ۳۱۷-۳۳۵.
- تسلیمی، علی. (۱۳۹۵). نقد ادبی؛ نظریه‌های ادبی و کاربرد آن‌ها در ادبیات فارسی. تهران: اختران.
- تیلی، چارلز. (۱۳۸۵). از بسیج تا انقلاب. ترجمه‌ی علی مرشدی‌زاد، تهران: پژوهشکده انقلاب اسلامی.
- دادبه، اصغر. (۱۳۸۴). «منطق‌الطیر؛ صورت نهایی روش‌شناسی عشق». اشراق، بهار و تابستان، شماره‌ی ۲ و ۳، صص ۶۶-۱۰۰.
- دریفوس، هیوبرت و رابینو، پل. (۱۳۷۹). میشل فوکو؛ فراساختارگرایی و هرمنوتیک. ترجمه‌ی حسین بشیریه، تهران: نی.
- رابرتس، جیم. (۱۳۸۲). بکت و تئاتر معنا‌باختگی. ترجمه‌ی حسین پاینده، تهران: نمایش.
- ظاهری، حمیدرضا. (۱۳۸۹). نقد و بررسی اومانیسزم در منطق‌الطیر. پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد دانشگاه آزاد واحد تهران مرکز.

ظهیری‌ناو، بیژن؛ رضایی‌دشت‌ارژنه، محمود و محمدحسینی‌صغیری، زهرا. (۱۳۹۵). «نقد و بررسی خودشکوفایی در منطق‌الطیر براساس نظریه‌های راجرز». شعرپژوهی (بوستان ادب)، سال ۸، شماره‌ی ۳ (پیاپی ۲۹)، صص ۹۵-۱۱۲.

مقدادی، بهرام. (۱۳۷۸) فرهنگ اصطلاحات نقد ادبی. تهران: فکر روز. عطار نیشابوری. (۱۳۷۴). منطق‌الطیر. به تصحیح سیدصادق گوهرین، تهران: علمی و فرهنگی. نیچه، فردریش ویلهلم. (۱۳۸۴). چنین‌گفت زردتشت. ترجمه‌ی داریوش آشوری، تهران: آگه.

هارلند، ریچارد. (۱۳۸۵). درآمدی تاریخی بر نظریه‌های ادبی. ترجمه‌ی شاپور جورکش، تهران: چشمه.

یثربی، سیدیحیی. شایسته رخ، الهه. (۱۳۹۱). «بازتاب مرگ ارادی در منطق‌الطیر». عرفان اسلامی، شماره‌ی ۳۳، دوره‌ی ۹، صص ۴۴-۷۰. یزدانجو، پیام. (۱۳۸۱). ادبیات پست‌مدرن. تهران: مرکز.

Lyoutard. J. (1984). *The postmodernist Condition*. Manchester: university press.

Selden, Roman. (1989). *A reader's guide to contemporary literary theory*. 5 ed. Kentucky: The University of Kentucky press.